

## رہیافت تفسیری به آیه ۵۱ توبه با تاکید بر دیدگاه مفسران فریقین

هادی رزاقی هریکنده‌ئی\*

### چکیده

جریان‌های فکری مختلفی در جهان اسلام قرآن کریم را کانون توجه خویش قرار داده و برخی با توجه به ظاهر آیات و قابلیت چندوجهی بودن آن، زمینه را برای برگزیدن و تفسیر آیات به نفع خویش فراهم ساخته‌اند که از جمله آن آیات آیه «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا...» است. اهل سنت در تفسیر این آیه به دو دسته تقسیم شده‌اند. اکثر مفسران اهل تسنن معتقدند آیه راجع به احاطه علم و اراده خداست که همه چیز را نوشته شده در لوح محفوظ معرفی می‌کند. در مقابل مفسران اندکی از اهل تسنن از جمله میبدی و فخر رازی؛ با استناد به ظاهر آیه چنین پنداشته‌اند که این آیه با جهان مبتنی بر اسباب و مسببات و انسان متکی بر اختیار و اراده ناسازگار است. از این رو پژوهش حاضر بر آن است تا با اتکاء به تفاسیر شیعه، این قول را استوار سازد که این آیه هیچ دلالتی بر جبر نداشته و با اصل آزادی اراده و اختیار انسان نیز منافات ندارد و این انسان است که می‌تواند با قوه اراده و اختیار راه سعادت و کمال را بییماید.

### واژگان کلیدی

آیه ۵۱ توبه، جبر، اختیار، میبدی، فخر رازی.

razaghi@nit.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۸

\*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۲۵

### طرح مسئله

از کهن‌ترین مسائلی که جریان‌های فکری مختلفی را در جهان اسلام پدید آورده، مسئله جبر و اختیار است. برخی در این میان آیات قرآن را کانون توجه خویش قرار داده و با توجه به قابلیت چندوجهی بودن آن، زمینه را برای برگزیدن هر کدام از آیات به نفع قرائت خویش را فراهم ساخته‌اند. از این رو عده کمی از مفسران اهل تسنن با استناد به ظاهر آیاتی از قرآن کریم - که همه چیز را به اراده خدا می‌داند - چنین می‌پندارند که این موضوع با جهان مبتنی بر اسباب و مسببات و انسان متکی بر اختیار و اراده ناسازگار است. مطابق این دیدگاه - که به جبریون معروفند - انسان اراده‌ای از خود نداشته و تمام افعال او به‌طور مستقیم به اراده حق تعالی است. طبق این نگرش، انسان شبیه دستگاه مکانیکی است که تمام حرکات و سکناش از خارج کنترل می‌شود، همین دیدگاه سبب شده برخی از مستشرقان، دین اسلام را به‌عنوان دینی که اعتقاد به جبر از جمله اصول بنیادین آن است، معرفی نمایند در حالی که این اتهامی بیش نیست. از جمله آیاتی که این دسته از مفسران به ظاهرش استناد نموده‌اند، آیه «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (توبه / ۵۱) می‌باشد. در این آیه خدای متعال به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «بگو هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد، مگر آنچه خداوند برای ما نوشته و مقرر داشته است او مولا (و سرپرست) ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند».

برخی از مفسران اهل تسنن با استناد به ظاهر آیه که همه چیز را به اراده خدا می‌داند؛ در تفسیر این آیه قائل به جبر شده‌اند و پنداشته‌اند انسان هیچ نقش و اراده‌ای در بود و نبود عمل خویش نداشته و تمام افعال و اعمال او به‌طور مستقیم به اراده حق تعالی است؛ و هر عملی از او سرزند در حقیقت عمل خدا است. در حالی که این آیه و آیات شبیه به آن به معنای نفی اختیار انسان نیست. چراکه قاهریت مشیت، اراده و اذن، و قضا و قدر خداوند اراده و اختیار را از انسان سلب نمی‌کند. زمانی چنین خواهد بود که این امور جانشین اختیار شوند؛ بدین معنا که یک فعل، یا باید به اراده ما انجام شود یا به اراده خدا، که در صورت اخیر، اراده خدا اراده ما را نفی می‌کند اما اراده خدا و انسان در عرض هم نیستند و اراده خدا جانشین اراده انسان نمی‌شود، بلکه در طول یکدیگرند. کاری که با اراده انسان صورت می‌گیرد، با مبادی و آثارش، «یکجا» تحت اراده خداست. همچنین در آیات قرآن مشیت الهی و قضا و قدر به‌گونه‌ای بیان شده که هیچ‌گونه منافاتی بین آن و اختیار و اراده بشر نیست، از جمله آن آیاتی که مسئله اختیار و اراده بشر را مطرح نموده‌اند عبارتند از: «ذَلِكَ يَمَّا قَدَّمْتُ أَيْدِيكُمْ» (آل عمران / ۱۸۲) در اینجا آیه نمی‌فرماید این به موجب اعمال شماست که بگوییم ما اختیار داشتیم

یا نداشتیم، می‌فرماید: «به موجب کارهایی که به‌دست خودتان (یعنی به اراده و اختیار خودتان بدون هیچ اجباری) انجام دادید» یا در آیه دیگر می‌فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف / ۲۹) بگو: «این حق است از سوی پروردگارتان هر که می‌خواهد (یعنی به اختیار خودش) ایمان آورد و هر که می‌خواهد کفر بورزد» کلامی صریح‌تر از این آیه درباره اختیار نمی‌توان یافت. خدا حجت را بر مردم تمام کرده، راه‌ها را به آنان نشان داده و پیامبران را فرستاده است. از این‌رو تحقیق حاضر بر آن است تا بیان نماید با آنکه علم و اراده خدا محیط است و همه چیز را در لوح محفوظ نوشته شده اما هیچ‌گاه اعتقاد به این موارد مانع از رشد انسان‌ها نبوده، بلکه این انسان است که با قوه اراده و اختیار راه سعادت و کمال را می‌پیماید.

### مفهوم‌شناسی

#### الف) واژه «کُتِبَ»

خلیل بن احمد فراهیدی «کُتِبَ» را به‌معنای دوختن چیزی با بند چرمی، یا به هم آوردن آن دانسته است. کتاب و کتابت را نیز دو مصدر دیگر فعلِ کُتِبَ معرفی نموده است. وی «مُکْتَبٌ» را معلّم و «کُتَابٌ» را محلّ تجمع شاگردان (مُکْتَب / مکتب‌خانه) معنا کرده است. (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۳ / ۱۵۵۲) جوهری نخستین معنا برای کتاب را امری معروف دانسته که احتمالاً همان معنای نوشتن را اراده کرده است. وی معانی فَرَض و حکم و قدر را نیز برای کتاب آورده است. «کاتب» را نیز، به‌معنای عالم گرفته است. همچنین از «کُتِبَ» به جمع و ضَمّ و دوختن (خرز) تعبیر کرده است (جوهری، ۱۳۷۶: ۱ / ۲۰۹ - ۲۰۸) راغب اصفهانی نیز «کُتِبَ» را به‌معنای دوختن چیزی با بند چرمی و نیز «جمع کردن دو چیز» آورده است. معنای معمول و متعارف آن، ضَمّ حروف با یکدیگر به‌وسیله نوشتن است که گاه به‌صورت گفتاری (تلفظ حروف به‌صورت شفاهی) نیز جلوه پیدا می‌کند و بدین خاطر است که بر کلام الهی، کتاب اطلاق شده است، اگرچه در زمان اطلاق کتاب بر آن، به‌صورت نوشتاری موجود نباشد. «کتاب» در برخی موارد اشاره به لوح محفوظ، حجت، دلیل ثابت و در برخی موارد نیز به معنای ای چون مطلق نوشتن، تورات و مطلق کُتِبَ الهی اشاره دارد که احکام الهی در آنها ثبت شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ۷۰۲ - ۶۹۹)

از مطالعه در آیات قرآن کریم می‌توان دریافت که مشتقات فعلی ماده «کُتِبَ» به سه صورت؛ مقرون به حرف «عَلَى»، مقرون به حرف «لِ» و بدون حرف استعمال شده است. با بررسی موارد فوق باید گفت که هم‌نشینی حرف «عَلَى» با مشتقات فعلی ماده «کُتِبَ» در اکثر موارد معنای وجوب

را به همراه دارد؛ در حالی که هم‌نشین شدن این ماده با حرف «ل» در بیشتر موارد چنین وجوبی را افاده نمی‌کند و زمانی که «کتب» بدون «علی» و «ل» یا بدون هر حرف اضافه‌ای آمده باشد اشاره به قضا و تقدیر غیر قابل تغییر - و به‌عنوان امری حتمی و تخلف‌ناپذیر - دارد (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۴ / ۲۶۵ و ۲۷۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹ / ۱۹۶ - ۱۹۵ و ۲۰۲)

### ب) واژه «توکل»

راغب اصفهانی در باره واژه «توکل» می‌نویسد:

«توکل» در لغت به معنای واگذار کردن امری به معتمد است، از این جهت که شخص خود را در انجام آن کار عاجز و ناتوان ببیند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ۵۳۱)

ابن فارس نیز می‌نویسد:

«وَكَلَّ» در لغت عرب، مرد ضعیف را گویند و «وَكَلَّ» اعتماد بر دیگری در امری است. اما «توکل» آشکار ساختن ناتوانی در امری و تکیه‌زدن بر دیگری است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۶ / ۱۳۶)

در *قاموس القرآن* در باره «توکل» چنین آمده است:

«توکل» از ماده «وَكَلَّ» به معنای واگذار کردن است و در صورتی که با حرف «علی» متعدی شود به معنای اعتماد است. توکل بدان معنا نیست که از کار و تلاش باز مانیم، بلکه باید پیوسته تلاش کنیم و در عین حال از خداوند بخواهیم که کارسازی کند و شرایط و اسباب را موافق مرام و مصلحت ما فراهم آورد. (قرشی، ۱۳۸۶: ۲۴۰)

صاحب *التحقیق* نیز در این خصوص می‌نویسد:

توکل؛ یعنی اطمینان بدانچه نزد خداست و ناامیدی از آنچه در دستان مردم است. فرد با درک ضعف و ناداری خویش، به یک کاردان لایق اعتماد ورزد و امر خود را به او سپارد. (مصطفوی، ۱۳۷۱: ۱۳ / ۱۹۹)

### ج) واژه «مؤمن»

*التحقیق* «مؤمن» را مشتق از «أمن» دانسته و می‌نویسد: مؤمن به کسی اطلاق می‌شود که آرامش در قلبش باشد. (مصطفوی، ۱۳۷۱: ۱ / ۱۴۹) *المفردات* نیز می‌نویسد: اصل «أمن» اطمینان و آرامش قلبی و برطرف شدن خوف و ترس است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ۲۵) تمام لغت‌شناسان در اینکه

کلمات ناظر به «مؤمن»، از فعل «أمن» مشتق شده‌اند؛ هیچ‌گونه اختلافی وجود ندارد اما ممکن است عبارات‌ها و تعابیر آنان کمی متفاوت باشد. به عبارت دیگر همه لغویون با عبارات‌های مختلف و متفاوت به معنای واحد اشاره کرده‌اند که عبارت است از: «آرامش و سکون در قلب و رفع و برطرف شدن خوف و وحشت از نفس». (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۸ / ۳۸۸، ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۳ / ۲۱، فیومی، ۱۴۱۴: ۲ / ۲۴) «مؤمن» از نظر اصطلاح نیز چنین تعریف شده است:

مؤمن به کسانی اطلاق می‌شود که نسبت به خدا و پیامبرش و هر آنچه را که خدا شناخت آن را واجب کرده است، تصدیق و معرفت قلبی و اقرار زبانی داشته باشد. (طوسی، ۱۴۰۶: ۱۴۰)

### پیشینه پژوهش

در باره موضوع بررسی تفسیری آیه شریفه: «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» از منظر تفاسیر فریقین، گرچه مفسران مطالبی را در ذیل آیه نگاشته‌اند و میراث گران‌بهایی را به یادگار گذاشته‌اند اما تا آنجا که مورد بررسی قرار گرفت؛ کتاب یا مقاله‌ای که مستقلاً به بررسی این آیه پرداخته باشد، وجود ندارد.

### شأن نزول

گروهی از مفسران نقل کرده‌اند هنگامی که پیامبر ﷺ مسلمانان را آماده جنگ تبوک می‌ساخت و دعوت به حرکت می‌کرد، یکی از رؤسای طائفه بنی‌سلمه به نام «جد بن قیس» که در صف منافقان بود، خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: اگر اجازه دهی من در این جنگ حاضر نشوم؛ زیرا علاقه شدیدی به زنان دارم به‌خصوص اگر چشمم به دختران رومی بیفتد، ممکن است دل از دست بدهم و مفتون آنها شوم و دست از کارزار بکشم. پیامبر ﷺ به او اجازه داد. در این موقع آیه فوق نازل شد و عمل آن شخص را محکوم ساخت، پیامبر ﷺ رو به گروهی از بنی‌سلمه کرد و فرمود: بزرگ شما کیست؟ گفتند: جد بن قیس؛ ولی او مرد بخیل و ترسویی است، فرمود: چه دردی بدتر از درد بخل، سپس فرمود: بزرگ شما آن جوان سفیدروی «بشر بن براء» است که مردی پرسخاوت و گشاده‌روی است. (طوسی، ۱۴۰۲: ۵ / ۲۳۵، طبرسی، ۱۴۰۶: ۵ / ۵۸، حویزی، ۲۰۰۱: ۲ / ۲۲۵، صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۱۳ / ۱۲۱ طبری، ۱۹۸۸: ۱۰ / ۱۰۵ آلوسی، ۱۴۱۷: ۵ / ۳۰، رازی، ۱۴۲۱: ۱۶ / ۶ سیوطی، ۱۳۶۳: ۳ / ۲۴، ابن کثیر، ۱۹۸۷: ۴ / ۱۴۳)

## اقوال مفسران در تفسیر آیه مورد بحث

یکی از آیاتی که برخی از مفسران اهل تسنن با شیعه اختلاف نظر دارند تفسیر آیه ۵۱ سوره توبه است. خداوند در این آیه به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

قُلْ لَنْ يَصِيْبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَيَّ اللّٰهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ.

بگو هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد، مگر آنچه خداوند برای ما نوشته و مقرر داشته است او مولا (و سرپرست) ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

برخی از مفسران اهل تسنن با استناد به ظاهر آیه که همه چیز را به اراده خدا می‌داند؛ در تفسیر این آیه قائل به جبر شده‌اند و پنداشته‌اند انسان هیچ نقش و اراده‌ای در عمل خویش نداشته و تمام افعال و اعمال او به اراده حق تعالی و عمل اوست؛ در حالی که از دیدگاه مفسران شیعه این آیه و آیاتی از این دست به معنای نفی اختیار انسان نیست و آیات فراوانی وجود دارد که مسئله اختیار و اراده بشر را مطرح نموده‌اند که متناقض با این دیدگاه اهل سنت است. در ادامه ابتدا دیدگاه برخی از مفسران اهل سنت و سپس دیدگاه مفسران شیعه مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

### ۱. دیدگاه مفسران اهل سنت

از مطالعه تفاسیر اهل سنت در ذیل آیه «قُلْ لَنْ يَصِيْبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا» این نتیجه حاصل می‌شود که اغلب مفسران قائلند آیه دلالتی بر جبر نداشته و با اصل آزادی اراده و اختیار انسان نیز منافات ندارد، از این رو در تفسیر آیه مزبور دو دیدگاه مطرح شده است:

**یکم:** اینکه نهایت و سرانجام این جنگ پیروزی و استیلاء مؤمنان بر دشمنان است. مقصود آیه آن است که بر منافقان آشکار سازد که علی‌رغم حالات مختلفی که در غم و شادی بر پیامبر و یارانش می‌رود اما سرانجام عزت و سربلندی از آن، آنها خواهد بود و فتح و ظفر به آنان تعلق خواهد داشت. (طبری، ۱۹۸۸: ۱۰ / ۱۰۵، جصاص، ۱۴۲۲: ۴ / ۳۲۱، زمخشری، بی‌تا: ۲ / ۲۷۸، ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳ / ۱۸۶، سید قطب، ۱۴۰۲: ۳ / ۱۶۶۴)

**دوم:** دیدگاه معروف به قول زجاج معروف است. این دیدگاه در تفسیر آیه مورد بحث معتقد است عاقبت کار جز آنچه خدا در قرآن نوشته به ما نخواهد رسید، وعده نصرت خدا درباره ما محقق خواهد شد و ما سرانجام بر دشمنان پیروز خواهیم شد که در صورت غلبه مستحق بهره‌مندی از ثواب آخرت نیز خواهیم بود و در دنیا ثروت انبوه و آوازه نیک نیز نصیبمان خواهد گشت اما اگر مغلوب شدیم و در این راه به شهادت رسیدیم؛ آن نیز بهره‌ای است که مستحق اجر و پاداش گسترده‌ای خواهید بود.

(ابن کثیر، ۱۹۸۷: ۴ / ۱۴۳، ثعلبی، ۱۴۲۲: ۵ / ۵۴، قرطبی، ۱۹۸۵: ۸ / ۱۶۰، بیضاوی، ۱۹۹۸: ۳ / ۸، آلوسی، ۱۴۱۷: ۵ / ۳۰، زحیلی، ۱۴۱۸: ۱۰ / ۲۴، بروسوی، بی تا: ۳ / ۴۴، قاسمی، ۱۹۹۷: ۵ / ۴۳) در مقابل اکثریت مفسران اهل سنت برخی از مفسران آنان از جمله میبیدی و فخر رازی با استناد به ظاهر آیه چنین پنداشته‌اند که این موضوع با جهان مبتنی بر اسباب و مسببات و انسان متکی بر اختیار و اراده ناسازگار است که در ادامه به توضیح و نقد آن پرداخته می‌شود:

### الف) دیدگاه میبیدی

میبیدی آیه مورد بحث را پاسخ و حجتی روشن بر قدریه دانسته و می‌نویسد:

آیه لَنْ يَصِيْبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا» در پاسخ به قدریان است، همان که می‌گویند خیر به تقدیر خدا و شرّ به کردار ما است؛ و چنین است که ربّ العزّة بر ایشان ردّ می‌کند و می‌فرماید: یا محمد بگوی «لَنْ يَصِيْبَنَا» هیچ رسیدنی به ما نرسد از خیر و شرّ و نفع و ضرر و عطا و منع و غنی و فقر و نفاق و وفاق، مگر که خدای خواست و تقدیر کرد و بر ما نوشت. همه به تقدیر او و همه به حکم او و مشیت او. در عالم چیست از بودنی مگر به خواست او، موی نجنبد بر تن مگر به ارادت او و خطرتی ناید در دل مگر به علم او، آدمی از خاک آفریده او نه از نخّاس خریده او، هر چه خواهد کند و بر سر بندگان راند که حکم حکم او و همه اسیراند در قبضه او، کس را از وی واخواست نه، و از پیش حکم او برخاست نه، «لَا يَسْتُلْ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يَسْتُلُون» و جبری مسلکی را در تفسیر پاره اول آیه «قُلْ لَنْ يَصِيْبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا» به اوج می‌رساند و در تفسیر آن می‌گوید: «قسمت آن است که در ازل کردند، حکم آن است که در ازل راندند، رقم آن است که در ازل کشیدند، یکی را رقم سعادت کشیده و از معصیت او را زیان نه، یکی را حکم به شقاوت کرده و از طاعت او را هیچ سود نه...». (میبیدی، ۱۳۷۱: ۴ / ۱۴۸ و ۱۴۹)

مطابق این دیدگاه که به جبریون معروفند انسان اراده‌ای از خود نداشته و تمام افعال او مستقیماً به اراده حق تعالی است؛ بدون آنکه انسان نقشی در انجام یا عدم انجام آن داشته باشد.

### نقد و بررسی

چنان که روشن است بر مبنای اندیشه او نه معصیت‌کار را بر معصیتش ملالی هست و نه نیکوکار اهل طاعت، از نیکی و طاعتش طرفی می‌بندد. همه کس و همه چیز محکوم حکم ازلی و قلم تقدیر الهی‌اند و هیچ کس را دخلی در تعیین و تغییر این سرنوشت محتوم نیست. این نوشتار درصدد پاسخ کلامی و

فلسفی و.. به مفسر نیست و کتب مفصل کلامی و فلسفی از عهده این امر به خوبی برآمده‌اند اما در مقام بحث تفسیری باید گفت این تفکر و تحمیل آن به آیه یا آیاتی از قرآن با روح کلی هدایت‌ها و آموزه‌های قرآنی در تعارض و منافات است؛ در ادامه به چند دسته از این آیات اشاره می‌شود:

دسته‌ای از آیات که عمل و فعل را به خود انسان نسبت می‌دهند و انسان را به فعل خیر تشویق و از فعل شر و زشت باز می‌دارند. صریح آیاتی چون «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ؛ (مدثر / ۳۸) هر نفسی در گرو اعمال خویش است» و «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا؛ (شمس / ۱۰ - ۸) سپس فجور و تقوا (شر و خیر) را به او الهام کرده است که هر کس نفس خود را تزکیه کرده، رستگار شده و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

دسته‌ای دیگر از آیاتی که ظلم را از خدای متعال نفی می‌کند و هرگونه ظلم را به خود انسان‌ها نسبت می‌دهد. خداوند در سوره نساء می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يَضَاعِفْهَا وَ يُوْتُ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا؛ (نساء / ۴۰) خداوند (حتی) به اندازه سنگینی ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر کار نیکی باشد آن را مضاعف می‌نماید، و از نزد خود پاداش عظیمی (در برابر آن) می‌دهد». و یا در سوره یونس می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ؛ (یونس / ۴۴) خداوند هیچ به مردم ستم نمی‌کند ولی این مردمند که به خویشتن ستم می‌نمایند».

همچنین دسته دیگری از آیات که انتخابگری و گزینش‌های انسان را مهم‌ترین امر در تعیین و تغییر سرنوشت او معرفی نموده و هرگونه دخالت الهی را در این امر مردود می‌داند. از این رو خدای متعال در دو آیه بیان می‌دارد مردم تا زمانی که خود در سرنوشتشان تغییر ایجاد نکنند؛ او سرنوشت آنها را تغییر نخواهد داد «ذَلِكَ يَأْنِ اللَّهُ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَي قَوْمٍ حَتَّى يَغْيُرُوا مَا يَأْنِفْسُهُمْ وَ أَنْ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ (انفال / ۵۳) این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند، و خداوند شنوا و داناست.» و یا در سوره رعد می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْيِرُ مَا يَقَوْمٍ حَتَّى يَغْيُرُوا مَا يَأْنِفْسُهُمْ؛ (رعد / ۱۱) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند.» همچنین در بحث آزادی و اختیار انسان می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا؛ (انسان / ۳) ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا کفران کند».

آنچه به روشنی مشهود است میبیدی با انگیزه تخطئه اندیشه قدریه توجهی به قراین منفصله و



متصله در آیه ننموده است، از این رو هم شأن نزول آیه را مورد غفلت قرار داده و هم توجهی به سیاق آن نشان نمی‌دهد؛ همچنان که روح کلی آیات قرآن کریم را ناظر به گزینشگری و انتخاب‌گری انسان و ابتدای نظام جزا و پاداش الهی بر آن است را مفروغ عنه قرار داده است. بر این پایه می‌توان گفت تفسیر وی قرین صحت نبوده و در تعارض با سایر آیات قرآن است و هم از ملاحظات روشی و قواعد تفسیری عدولی آشکار دارد.

### ب) دیدگاه فخر رازی

فخر رازی صاحب *مفاتیح الغیب* اندکی مبسوط‌تر از سایر مفسران اهل تسنن به آیه موضوع پرداخته است. او اقول تفسیری در رابطه با آیه را تقریر و در نهایت قول حق و صحیح (مختار) را چنین تقریر می‌نماید:

هیچ از خیر و شر، ترس و رجا، سختی و گشایش، بر ما اصابت نمی‌کند جز آنچه بر ما مقدر گردیده و نزد خدا بر ما نوشته گردیده است و اینکه نزد خدا نوشته گردیده دلالت بر آن دارد که معلوم علم الهی بوده و نزد خدا حکم به آن شده است چراکه غیر او هر چه هست ممکن بوده و ممکن جز به ترجیح واجب، ترجیحی نمی‌یابد و مسیره همه ممکنات به قضا و قدر الهی منتهی می‌گردند ... .  
بدآنکه اصحاب به این آیه در اثبات اینکه قضای الهی همه محدثات را شامل گردیده و محال است شی خارج از قضای الهی تغییر و تغییری به خود پذیرد، تمسک می‌جویند.

رازی تقریر این نظرگاه را به وجوهی چند ممکن می‌داند اما تنها دو وجه را ارائه می‌دهد:

**تقریر اول:** موجود یا واجب است و یا ممکن و ممکن محال است که به خودی خود به یکی از دوسوی وجود و عدم ترجیح یابد پس لازم می‌آید به ترجیحی از واجب وجود بالذات منتهی گردد؛ چراکه جز او هر چه هست در وجوب وجود و ام‌دار ایجاد، تأثیر و تکوین واجب بالذات می‌باشد و بر این اساس است که پیامبر ﷺ فرمود:  
«جف القلم بما هو كائن إلي يوم القيامة».

**تقریر دوم:** خدای تعالی که همه احوالات عالم و آدم را در لوح محفوظ نگاشت بدان علم داشته و حکم کرده است، پس چنانچه امری به خلاف آن در عالم اتفاق افتد لازمه آن انقلاب علم به جهل و حکم صادق به کاذب است و این تماماً امری است محال و اگر گفته شود: خدای تعالی این آیه را صرفاً برای تسلی و روحیه‌بخشی به پیامبر ﷺ در مقابل شادی منافقان از حزن و اندوه وی آورده است و نظرگاه شما چه ارتباطی می‌تواند با این مسئله داشته باشد؟ می‌گوییم: سبب تفسیر ما، فرموده

وی که: «من علم سرّ الله في القدر هانت عليه المصائب» بر این مبنی که انسان اگر بداند که آنچه به وقوع می‌پیوندد عدم وقوعش امری است محال و ممتنع، در این صورت کشمکش درونی‌اش پایان یافته و به امرواقع رضا خواهد داد.

ثم قال تعالی: هُوَ مَوْلَانَا: مراد از فرموده «هو مولانا» همان است که اصحابمان می‌گویند که هرگونه رفتاری در عالم از خداوند پسندیده است؛ هرگونه که بخواهد و هرچه که اراده کند، برای آنکه او مالک و خالق آنهاست و به این جهت هیچ‌گونه اعتراض و نارضایتی از افعال او روا نمی‌باشد و این معنا با هر آنچه پیش‌تر گفتیم منطبق و هماهنگ است و از این‌روی گفتیم که خداوند گرچه به برخی از بندگان بلاها و مصیبت‌هایی را وارد کند، اینها نیز از او سزاوار و پسندیده است؛ چراکه مولای آنهاست و هیچ کس را حق اعتراضی بر رفتار او نیست.

«ثم قال تعالی: وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» معنایش آن است که گرچه حقی برای هیچ بنده‌ای از بندگان بر خداوند واجب نیست و هیچ کس را حقی بر خدای نیست اما با وسعت رحمت، فضل و احسان او، بر مؤمن واجب است جز بر او توکل ننماید و طمع از غیر او ببریده و جز به رحمت و فضل الهی دل نبندد؛ زیرا فرموده: «عَلَيَّ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» افاده حصر می‌کند و این مانند اشاره‌ای روشن است به اینکه حال منافقان عکس حال مؤمنان می‌باشد (رازی، ۱۴۲۱: ۱۶ / ۶)

#### نقد و بررسی

به نظر می‌رسد فخررازی نیز در تفسیر خود که به دو تقریر بیان داشته است شان نزول را به نحوی مغفول می‌دارد و بستر واقعی نزول آیه و همچنین سیاق آیاتی که آیه ۵۱ در ضمن آنها آمده است را در تفسیر چندان مورد توجه قرار نمی‌دهد و همین امر باعث تکلف بیشتر او گردیده است.

تقریر اول: در تقریر اول ایشان گرچه دارای مقدمات صحیحی است اما در نهایت فعل، اراده و اختیار انسان را عاری از محل می‌سازد تا رجح و ترددی که «ممکن» بین تلبس به وجود یا عدم دارد آن را نیازمند علتی می‌سازد که خود، واجب بالذات است. و اوست که وجود یا عدم را بر آن می‌نویسد. اینها مقدماتی صحیح است اما اینکه فعل فاعل مختار در نهایت در این تبیین چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد؟ مبهم مانده و فاعلیت انسان مرید و مختار در طول اراده فاعل حقیقی (خدا) که این اختیار را به او موهبت فرموده؛ مسکوت است. این درست است که فاعلیت واجب بالغیر، متکی به فاعلیت واجب بالذات می‌باشد اما بخشی از آنچه که فاعل و واجب بالغیر از او (واجب بالذات) گرفته است همان اراده و اختیار است. لذا این دو نیز تکویناً داخل در عموم ما کتب الله نیز واقع می‌گردند اما قطعاً با تمام آثاری که بر آنها مترتب است. به عبارت دیگر اراده تکوینی خداوند به افعال اختیاری ما

تعلق ندارد مگر از جنبه نیرویی که به انسان‌ها عطا فرموده که بتوانند کارهای اختیاری انجام دهند. تقریر دوم: رازی در تقریر دوم هرگونه تغییر و تغیر در امور ناشی از فعل و رفتار بندگان را مغایر با علم الهی در لوح محفوظ می‌داند؛ چراکه همه چیز از قبل در لوح محفوظ نگاشته شده و معلوم خداوند بوده است و معلوم بودن همه امور برای خداوند به منزله حکم کردن او به آنها می‌باشد، لذا اگر امری در عالم مغایر با آن نگاشته و رخ دهد مستلزم آن است که انقلاب در علم و حکم الهی رخ دهد و علم او تبدیل به جهل و حکم صادقش به کذب منقلب گردد و این هر دو محال است. در نقد این نظرگاه وی باید گفت:

اولاً: ایشان صرف علم الهی را معادل با مشیت و اراده الهی دانسته است و گویی بین علم، اراده و مشیت تفاوتی قایل نمی‌باشد، در حالی که خداوند در قرآن کریم خود را به صفات عیدیه‌ای معرفی کرده است و هیچ‌یک از آنها با دیگری مترادف نمی‌باشد و صرف معلوم بودن امری نزد خداوند هرگز به معنای موضوع اراده و مشیت الهی قرار گرفتن آن نمی‌باشد.

ثانیاً: احاطه علمی خداوند به اشیا و امور اوسع از صرف وقوع یک رخداد است بلکه خداوند به جمیع حالات و آنات و مقدمات و موخرات آن نیز علم دارد، پس انتخاب و اراده بندگان می‌تواند مقدم بر یک رخداد بلکه علت آن و یا از جمله علل آن نیز باشد و در عین حال معلوم و مکشوف علم الهی هم باشد. لذا هر قضای الهی قضای محتوم نبوده و دامنه پر تغییر اقدار نیز با فعل، اراده و اختیار انسان بی‌نسبت نمی‌باشد.

## ۲. دیدگاه مفسران شیعه

تفاسیر شیعه به اتفاق و با استناد به روایات و شواهد متعدّد، این قول را استوار ساخته که این آیه هیچ‌گونه دلالتی بر جبر نداشته و با اصل آزادی اراده و اختیار انسان نیز منافات ندارد؛ در اینجا از باب نمونه به سه مورد از مهم‌ترین تفاسیر اشاره می‌شود:

### الف) دیدگاه شیخ طوسی

شیخ طوسی از مفسران بزرگ شیعه در تفسیر آیه «قُلْ لَنْ يَصِيْبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا...» می‌نویسد:

خدای متعال، به پیامبرش ﷺ امر نمود، به منافقانی که از مصیبت‌های مؤمنان و امنیت آنها خوشحال می‌شوند «بگو هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد، مگر آنچه خداوند برای ما نوشته...» دو قول در مورد این آیه بیان شده که عبارتند از:  
قول اول: گفته: یعنی هر خیر و شری که به ما رسد خدای سبحان آن را در لوح

محفوظ ثبت کرده و چنان نیست که شما گمان کرده و پنداشته‌اید که کار ما بی‌سر و سامان است و تدبیری در آن نیست و این قول نیکوست.  
**قول دوم:** جبائی و زجاج گفته‌اند: معنای آیه این است که عاقبت کار جز آنچه خدا در قرآن نوشته بما نخواهد رسید و آن نصرت بر دشمنان که خدا وعده فرموده و سرانجام ما بر دشمنان پیروز خواهیم شد.

بلخی نیز گفته است: ممکن است «کتب» به معنای دانش باشد و ممکن است به معنای داوری باشد ولی مورد اول قوی‌تر هستند و قول خداوند در «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» دستوری است از جانب خدای تعالی برای مردمان با ایمان که بر او توکل کنند و نه به غیرش ... توکل تفویض امر است به خداوند و راضی بودن به تدبیر او و اعتماد به حسن اختیارش. کما اینکه گفته می‌شود کسی که بر خدا توکل کند او را کفایت می‌کند و حرف جر (علی) به معنای ظرف و متعلق به امر است و تقدیر آیه چنین است: «فليتوكل علي الله المؤمنون». (طوسی، ۱۴۰۲: ۵ / ۲۳۵)

### ب) دیدگاه طبرسی

امین‌الاسلام طبرسی نیز در تفسیر آیه مورد بحث می‌نویسد:

«لَنْ يَصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا»؛ یعنی هر خیر و شری که به ما رسد خدای سبحان آن را در لوح محفوظ ثبت کرده و چنان نیست که شما گمان کرده و پنداشته‌اید که کار ما بی‌سر و سامان است و تدبیری در آن نیست، و زجاج و جبائی گفته‌اند: معنای آیه این است که: عاقبت کار جز آنچه خدا در قرآن نوشته به ما نخواهد رسید: یا نصرت بر دشمنان که خدا وعده فرموده و سرانجام ما بر دشمنان پیروز خواهیم شد و این نصرت برای ما بهره‌ای است و یا به شهادت خواهیم رسید که آن نیز بهره‌ای است؛ یعنی جز آنچه خدا برای ما مقرر فرموده - که همه‌اش خیر و بهره است - چیزی بما نخواهد رسید. «هُوَ مَوْلَانَا» یعنی او مالک ما است و ما بندگان اوئیم، و برخی گفته‌اند: یعنی او یار و یاور ما است که ما را محافظت و یاری کند و زیان و ضرر را از ما دور سازد «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» این آیه دستوری است از جانب خدای تعالی برای مردمان با ایمان که بر او توکل کردن بر وی و راضی بودن به تدبیر او و تقدیر آیه چنین است: «فليتوكل علي الله المؤمنون» (طبرسی، ۱۴۰۶: ۵ / ۵۸)

### ج) دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه مورد بحث ابتدا به آیه قبل اشاره کرده و می‌نویسد:

«إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ» منظور از «حسنه» و «مصیبه» به قرینه سیاق، آثار نیک و خسارت‌هایی است که جنگ به بار می‌آورد، از قبیل فتح و پیروزی، غنیمت‌های مالی و اسیران از یک طرف و کشته شدن و زخم برداشتن و شکست از طرف دیگر.

جمله «يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ» کنایه است از اینکه ما قبلاً خود را از این گرفتاری‌ها بر حذر داشتیم، تعبیر به «أخذ» به این عنایت است که گویا اختیار امرشان نخست از دستشان بیرون بوده و بعداً آن را به‌دست گرفته و بر آن مسلط شده‌اند و از دست نداده و نگذاشته‌اند که فاسد و تباه گردد. بنابراین معنای آیه این می‌شود که: این منافقین بدخواه تواند، اگر غنیمت به‌دست آوری و پیروز شوی ناراحت می‌شوند و اگر کشته و یا زخمی شوی و یا هر مصیبت دیگری ببینی می‌گویند ما قبلاً خود را از این گرفتاری‌ها بر حذر داشتیم و آنگاه با خوشحالی از تو روی می‌گردانند.

خدای تعالی از این گفتار اینها در آیه «قُلْ لَنْ يَصِيبَنَا..» به ایشان جواب داده و می‌فرماید: «قُلْ لَنْ يَصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» حاصل جواب این است که: ولایت و اختیار امور ما تنها و تنها به‌دست خداست - این انحصار از جمله «هُوَ مَوْلَانَا» استفاده می‌شود - و اختیار ما نه به‌دست خود ما است و نه به‌دست هیچ یک از این اسباب ظاهری، بلکه حقیقت ولایت تنها از آن خداست و خدای تعالی سرنوشتی حتمی از خیر و شر برای همه تعیین نموده و با اینکه می‌دانیم قبل از ما سرنوشتمان معلوم و معین شده؛ چرا اوامر او را امتثال ننموده در احیاء امر او و جهاد در راه او سعی نکنیم. خدای تعالی هم مشیت خود را اجراء می‌کند و ما را پیروزی و یا شکست می‌دهد و این به عالم ما مربوط نیست؛ زیرا وظیفه بنده، بندگی و ترک تدبیر و امتثال امر است، که خلاصه همه؛ توکل است. از همین جا معلوم می‌شود که جمله «وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» گفتاری مستانف و تازه و غیر مربوط بما قبل نیست، بلکه جمله‌ای است معطوف بما قبل و متمم آن و معنای آن و ما قبلش این است که ولایت و اختیار امر ما با خداست و ما به او ایمان داریم و لازمه این ایمان این است که بر او توکل کرده امر خود را به او واگذار کنیم، بدون اینکه در دل، حسنه و موفقیت در جنگ را بر مصیبت و شکست خوردن ترجیح داده آن را اختیار کنیم. بنابراین، اگر خداوند حسنه را روزی ما کرد منتهی بر ما نهاده و اگر مصیبت را اختیار کرد مشیت و اختیارش بدان تعلق گرفته و ملامت و سرزنشی بر ما نیست و خود ما هم هیچ ناراحت و اندوهگین نمی‌شویم. (طباطبایی، ۱۳۴۸: ۹ / ۴۱۱)

از مطالعه اکثر تفاسیر شیعه این نتیجه حاصل می‌شود که این آیه و آیاتی از این دست؛ که در مورد قضا و قدر الهی تحقق یافته، به معنای نفی اختیار انسان نیست. هر چند علم و اراده خداوند محیط است و همه چیز را نوشته شده در لوح محفوظ معرفی می‌کنند، هیچ‌گاه اعتقاد به این موارد مانع از رشد و اختیار انسان‌ها نبوده؛ بلکه این انسان است که با قوه اراده و اختیار راه سعادت و کمال را می‌پیماید.

### نتیجه

از مطالعه تفاسیر شیعه این نتیجه حاصل شد که این آیه و آیاتی از این دست؛ که در مورد قضا و قدر الهی تحقق یافته به معنای نفی اختیار انسان نیست. هر چند علم و اراده خداوند محیط است و همه چیز را نوشته شده در لوح محفوظ معرفی می‌کنند اما هیچ‌گاه اعتقاد به این موارد مانع از رشد و اختیار انسان‌ها نبوده؛ بلکه این انسان است که با قوه اراده و اختیار راه سعادت و کمال را می‌پیماید. لذا این آیه و مفاد آن با جهان مبتنی بر اسباب و مسببات و انسان دارای اختیار و اراده، ناسازگاری نداشته و با روح کلی آیاتی که اراده و اختیار را برای انسان ثابت می‌داند کاملاً هماهنگ است. تفاسیر شیعه به اتفاق و با استناد به روایات و شواهد متعدّد، این قول را استوار ساخته که این آیه هیچ‌گونه دلالتی بر جبر نداشته و با اصل آزادی اراده و اختیار انسان نیز منافات ندارد؛ از مطالعه تفاسیر اهل سنت در تفسیر آیه «قُلْ لَنْ يَصِيَّبَنَا...» نیز این نتیجه حاصل شد که اغلب مفسران قائلند آیه دلالتی بر جبر نداشته و با اصل آزادی اراده و اختیار انسان نیز منافات ندارد؛ لذا در این خصوص دو دیدگاه را نیز مطرح نموده‌اند. در مقابل اکثریت اهل سنت برخی از مفسران اهل سنت از جمله میبدی و فخر رازی تفسیری را ذیل آیه مبنی بر جبری بودن افعال انسان به دست داده‌اند که درای چند اشکال عمده است:

۱. در این تفاسیر قراین متصله و منفصله اعم از شان نزول، روایات تفسیری و سبک و سیاق آیه کاملاً مورد غفلت قرار گرفته است.
۲. تفسیر به دست داده شده با روح کلی آیات قرآن که قضا و قدر الهی را هماهنگ با نظام اسباب و مسببات تفسیر نموده و انسان را موجودی انتخاب‌گر و گزینشگر معرفی می‌نماید و بر انتخاب‌ها و گزینش‌های انسان جزا و پاداش مترتب می‌داند، در تنافی و تعارض است.
۳. معلوم علم الهی بودن همه امور در لوح محفوظ، برابر با مشیت و اراده الهی و در عین حال انتفاء اراده و اختیار انسان دانسته شده است؛ زیرا آزادی اراده و اختیار انسان و هرگونه تأثیرگذاری وی

در تغییر و تغیر در امور را موجب تغییر در علم و حکم پیشین الهی قلمداد کرده‌اند، در حالی که آنچه که هم با دلایل عقلی ثابت و هم قراین نقلی آن را تایید می‌دارد آن است که اولاً علم الهی لزوماً مساوی با اراده و مشیت او نیست و هریک از مفاهیم علم، مشیت، قدرت و اراده الهی مفهومی مستقل و مختلف دارند، ثانیاً علم الهی به اشیا و امور صرفاً علم به یک حادثه و رخداد نیست و مجموع امور را که در شکل‌گیری و پدید آمدن حوادث و رخدادهای از جمله نقش اراده و اختیار انسان در آن را پوشش می‌دهد.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۷ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار الفکر.
- ابن جریر، محمد، ۱۴۰۸ق، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن فارس، احمد بن زکریا، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر، ۱۹۸۷م، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار المعرفة، ج ۲.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۸ق، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بروسوی، اسماعیل، بی تا، تفسیر روح البیان، بیروت، دار الفکر.
- بیضاوی، عبد الله بن عمر، ۱۹۹۸م، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ثعالبی، عبدالرحمن، ۱۴۱۸ق، الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ثعلبی، ابواسحاق احمد، ۱۴۲۲ق، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- جصاص، احمد، ۱۴۲۲ق، احکام القرآن، بیروت، التراث العربی.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۲۰۰۱م، نور الثقلین، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۱ق، مفاتیح الغیب / التفسیر الکبیر، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- زحیلی، وهبة بن مصطفى، ۱۴۱۸ق، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، بیروت، دار الفکر المعاصر.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، بی تا، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأفاویل فی وجوه التأویل، بیروت، دار الکتب العربی.
- سید قطب، ۱۴۰۲ق، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق.

- سیوطی، جلال الدین، ۱۳۶۳، *الدّر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، تهران، امیر کبیر.
- صادقی تهرانی محمد، ۱۳۶۵، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة*، قم، فرهنگ اسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۴۸ش، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمدجواد حجّتی کرمانی، قم، دار العلم.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۰۶ق، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تحقیق محلاتی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۴۰۶ق، *الاقتصاد*، بیروت، دار الاضواء.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۲ق، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۴ق، *کتاب العین*، تهران، اسوه.
- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، *المصباح المنیر*، قم، دار الهجرة.
- قاسمی، جمال الدین، ۱۹۹۷م، *محاسن التأویل*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۸۶، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چ ۱۶.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۹۸۵م، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۷۱، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مقاتل، بن سلیمان، ۱۴۲۳ق، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، ۱۳۷۱، *کشف الأسوار و عدة الأبوار*، تهران، امیر کبیر.